

انسان مکتب‌ساز از دیدگاه قرآن کریم:

نمونه‌ی مثالی شهید سلیمانی^۱

کریم خان محمدی^۲

چکیده

برخی از انسان‌ها با تلاش مستمر خودشان با طی مراحل امتحانات الهی به مقام والای مکتب‌سازی می‌رسند. چنین افرادی اسوه، الگوی دیگران و چراغ راهنمای رهجویان هستند. سؤال اصلی نویسنده این است که یک شخص، به چه دلیل، با چه ابزاری، با طی چه فرایندی و با چه هدفی، به مقام «مکتب‌سازی» و «اسوه شدن» می‌رسد. در راستای پاسخ‌دهی به سؤالات مذکور، با این پیش‌فرض که قرآن تبیان همه‌چیز است، موضوع مکتب‌سازی را با بهره‌گیری از روش تفسیر شهید صدر، به قرآن عرضه کردیم. مقتضای تفسیر موضوعی تحلیل‌پدیده به مؤلفه‌ها و عرضه سؤالات جزئی به قرآن است. بدین‌جهت، با الهام از علل اربعه ارسطویی، پدیده مکتب‌سازی به چهار مؤلفه (علت فاعلی، علت مادی، علت صوری و علت غایی) تحلیل و هرکدام به متن عرضه شد. نتایج تحقیق نشان می‌دهد علت مادی انسان اسوه و مکتب‌ساز مفهوم «بر» حاوی ایمان و عمل صالح است. علت صوری، طی مسیر «حیات طیبه» در جهت راهنمایی دیگران به‌عنوان چراغ هدایت است. علت غایی دو مرحله دارد. علت غایی نهایی رسیدن به رضوان الهی و وارد شدن به «جنت النعیم» است. علت متوسط آوازه و محبوبیت در جهت هدایت دیگران است. علت فاعلی خود کنشگر است که با طی مسیر به مقام اسوگی می‌رسد. شهید قاسم سلیمانی یک نمونه مثالی و مصداق کامل از انسان مکتب‌ساز است.

واژه‌های کلیدی: مکتب‌سازی، قرآن، شهید سلیمانی، تفسیر موضوعی، الگو.

۱. تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۲/۴ ؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۳/۱۲

۲. عضو هیات علمی گروه مطالعات فرهنگی و ارتباطات دانشگاه باقرالعلوم (ع): khammohammadi49@yahoo.com

۱. مقدمه

عرصه‌ی زمین از حجت‌های الهی خالی نیست. همواره بعد از فترت انسان‌هایی بروز می‌کنند، همانند باران که زمین‌های خشک را سیراب می‌کند، دل‌های خسته را طراوت می‌بخشد، مایه‌ی جوانه زدن دانه‌های فطرت در قلوب انسان‌های دیگر می‌شوند. همچنان که پیامبر اکرم ﷺ بعد از زمان طولانی فترت در عربستان ظهور یافت^۱ (شریف الرضی، ۱۴۱۴ ق: ۱۲۱). حضرت ابراهیم ﷺ در میان مشرکین قوم نمود، برخلاف جریان قالب بت‌پرستی، به «امت» خداجوی و حق‌گرا تبدیل شد.^۲ چنین انسان‌هایی مکتب‌ساز هستند. اگرچه مکتب‌سازی فرآیند پیچیده و دشواری است که شمار اندکی از انسان‌ها از عهده چنین فرآیندی برمی‌آیند. انسان مکتب‌ساز باید تلاش وافر انجام دهد، چنان که از گونه‌های امتحانات سربلند بیرون بیاید و در پایان به مقام والایی برسد که دیدگاه پیروان «اسوه» و نظرگاه راهبردی «امام» است. ﴿وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾ (بقره، ۱۲۴).

اگر شخصی به سبب شایستگی فردی و تلاش وافر از همه امتحانات سربلند بیرون آمد، برای دیگران «اسوه» و «مرجع» می‌شود. پنداره‌ی «امام» ذومراتب است، نه تنها ابراهیم؛ بلکه همراهان وی نیز امام و اسوه هستند.^۳ در ادبیات اسلامی هر کسی که دیگران را به یاد خدا بیندازد، در تراز خودش الگوست و دیگران از آنها در گذرگاه هدایت بهره می‌گیرند. از اسوه‌ی مسلمانان نبی اکرم بازگو شده است که حواریون به عیسی ﷺ گفتند: با چه کسی مجالست کنیم؟ فرمود: کسی که شما را به یاد خدا بیندازد، گفتارش در علم شما بیفزاید و کردارش شما را به آخرت برانگیزد (کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۱: ۳۹). اکنون پرسش این است که چه کسی شایستگی امامت دارد، به عبارت دیگر پیروان دین اسلام چه کسانی را باید امام تلقی نموده و اسوه خویش قرار دهند؟ چه کسانی را مقتدای خویش قرار داده و از سنت آنها پیروی نمایند؟ افراد باید چه فرآیندی را بپیمایند تا به مقام امامت و اسوگی برسند؟ از اساس مکتب چیست و در این باره ویژه به چه معنایی بر شهید سلیمانی «مکتب» صدق می‌کند؟ به عبارت دیگر، شهید سلیمانی بر اساس آموزه‌های قرآنی، طی چه فرآیندی به مقامی دست یافت که پنداره‌ی مکتب به وی صدق می‌کند. این پژوهش در تلاش است با استناد به آموزه‌های قرآنی، فرآیند شکل‌گیری «اسوه» و مقتدای مطلوب اسلامی را برون‌آوری نماید. برای بیان مبرهن نوشتار، نمونه‌ی مثالی^۴ سردار

۱. علی ﷺ: أرسله علی حین فتره من الرسل و طول هجعة من الأمم.

۲. ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا و لَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ (النحل: ۱۲۰)

۳. ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ و الَّذِينَ مَعَهُ﴾ (المتحنه: ۴)

۴. Idealtyp: به کارگیری نمونه‌ی مثالی یا مثالواره با کمی تسامح صورت می‌گیرد؛ چون سردار سلیمانی یک شخصیت آرمانی نیست و تحقق خارجی دارد؛ اما به راستی ایده‌آل است.



شهید قاسم سلیمانی موردکاوی می‌شود. چه اینکه مقام معظم رهبری فرمودند: باید به وی به چشم یک مکتب، یک راه، یک مدرسه‌ی درس‌آموز نگاه کرد (خامنه‌ای: ۱۳۹۸/۱۰/۲۷). آنچه از ارزش این پژوهش حکایت می‌کند، این است که در تلاش برآمده، مثالواره‌ی اسوه شدن و مکتب تلقی شدن شهید سلیمانی را از دیدگاه قرآن کریم تئوریزه نماید. در سال‌های واپسین، دستمایه‌های ستایش‌گرانه‌ی بسیاری درباره‌ی سردار سلیمانی تولید شده است که گزارش آنها چیزی به غنای نوشتار نمی‌افزاید. تا آنجا که استقرای کمابیش فراخ نگارنده نشان می‌دهد، کمتر در این زمینه تئوری‌پردازی شده است. به‌ویژه اینکه، پرداختن به نوشتار از نظرگاه متون دینی، افزون بر ملاحظه قدسی، از نوآوری پرسیمانی و روشی نیز برخوردار است.

۲. چارچوب مفهومی

پنداره‌ی محوری این پژوهش که نقطه‌ی عزیمت تئوری‌پردازی را فراهم می‌کند، کلیدواژه‌ی «مکتب» است. مکتب در لغت به معنای گوناگون «محل کتابت و نوشتن»، «تعلیم نوشتن» و «زمان نوشتن» اطلاق می‌شود (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱: ۱/۶۹۹ حسینی زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲: ۳۵۳). در اصطلاح، مکتب طرح جامع، هماهنگ و منسجمی است که انبوه‌ی جهان‌بینی، ایدئولوژی و رفتارها را در برمی‌گیرد. همچنان که نگریده می‌شود، مکتب دارای دو روی جهان‌بینی و ایدئولوژیک است. حکمای اسلامی حکمت را به «حکمت نظری» و «حکمت عملی» بخش می‌کنند. حکمت نظری دریافت هستی است، آن چنانکه هست. حکمت عملی خط‌مشی زندگی است، آن چنانکه باید باشد. بُعد ایدئولوژیک مکتب که دربرگیرنده‌ی دو روی ارزش‌ها، یعنی قضاوت‌ها درباره‌ی خوب و بد‌ها و روی هنجاری، یعنی باید‌ها و نبایدهای رفتاری می‌شود، به حکمت عملی وابسته است. در اندیشه مطهری، ایدئولوژی هر مکتب بر جهان‌بینی آن استوار است. گونه‌ی برداشت و شیوه‌ی تفکری که یک مکتب درباره‌ی جهان و هستی رونمایی می‌کند، زیرساز و تکیه‌گاه فکری آن مکتب به شمار می‌رود که اصطلاحاً جهان‌بینی نامیده می‌شود (مطهری، ۱۳۸۴، ج ۲: ۷۵).

پس همان گونه که در یک ایدئولوژی دیگر دستگاه‌های فکری برآمده از سامانه‌ی جهان‌بینی یافت می‌شود، در یک فرد، باورهای ذهنی مقدم بر رفتارهای عملی است (مطهری، ۱۳۸۴، ج ۲: ۳۵۲). به تعبیر علامه طباطبایی انسان در زندگی محدودی که دارد، چاره‌ای ندارد جز اینکه تابع سنتی باشد و حرکات و سکنات و همه‌ی تلاش خود را بر پایه‌ی آن سنت سامان دهد. چیزی که هست در اینکه چه گونه‌ای از سنتی باشد، بستگی به رأی و دیدگاه انسان درباره‌ی حقیقت عالم و حقیقت خودش دارد، چکیده آنکه بستگی به جهان‌بینی و انسان‌شناسی و پیوند میانه انسان و جهان دارد (علامه طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۹: ۴۵۴)؛ بنابراین صورت و شکل زندگی با ناسازگاری در ریشه‌های اعتقادی و شیوه‌ی تفکر در حقیقت عالم و حقیقت انسانی که جزو آن است ناهمگون



می شود (علامه طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۶: ۲۸۷).

برای حرکت جامعه وجود مکتب بایسته است. مکاتب و ایدئولوژی‌هاست که به انسان‌ها نیرو و قوت می‌بخشند. ایدئولوژی در کنار اینکه آرمان‌های والا را آشکار می‌کند، راستای حرکت، گذرگاه حرکت و همچنین انگیزه‌ی بایسته را ایجاد می‌کند. تقدس بخشیدن یک جهان‌بینی به آرمان‌های مکتب سبب می‌شود که افراد به سهولت در راه آرمان‌های مکتب فداکاری و از خودگذشتگی به خرج بدهند؛ بنابراین ایدئولوژی‌ها محرک و نیروبخش هستند؛ از این‌رو کنشگری انسانی آنگاه انسانی است که افزون بر عقلانی و ارادی بودن، در راستای گرایش‌های والای انسانیت باشد و دست‌کم با گرایش‌های والا در رویارویی نباشد؛ وگرنه جنایت‌آمیزترین کوشش‌های بشری شاید با تدبیرها، تیزهوشی‌ها، مآل‌اندیشی‌ها، طرح‌ریزی‌ها و تئوری‌سازی‌ها صورت می‌گیرد. نقشه‌های شیطانی استعماری، بهترین شاهد مدّعاست. در اصطلاحات دینی اسلامی، نیروی تدبیر آنجا که از گرایش‌های انسانی و ایمانی جدا می‌شود و در خدمت آرمان‌های مادی و حیوانی قرار می‌گیرد، «نکرا» و «شیطنت» نامیده می‌شود (مطهری، ۱۳۸۴، ج ۲: ۵۴). در برداشت پایانی می‌توان گفت: در یک مکتب باور و ایمان پیش‌درآمدی بر رفتار و تعیین‌بخش آن است.

امام خمینی علیه السلام در هم‌سنجی مکاتب سکولار با مکاتب توحیدی باور دارد که ناهمگونی «مکتب توحید با مکاتب انحرافی و الحادی این است که رجال این مکتب، شهادت را برای خودشان رستگاری بزرگی می‌دانند، از شهادت پیشوازی می‌کنند؛ چون قائل هستند به اینکه پس از این عالم طبیعت، عالم‌های بالاتر، نورانی‌تر از این عالم است. مؤمن در این عالم در زندان است و بعد از شهادت از زندان بیرون می‌رود» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۶: ۱۱۱).

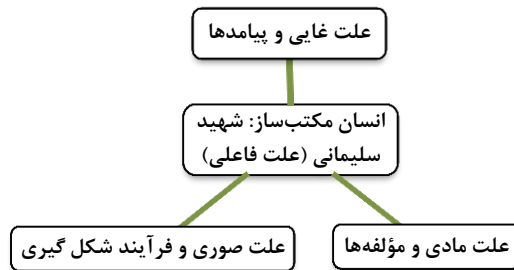
به شکل بنیادی، شهید سلیمانی مکتب تازه‌ای نوآفرینی نکرده است. مکتب‌ساز بودن به پنداره‌ی الگو بودن در چارچوب اسلام است که با پنداره‌ی «سنت» قرابت دارد. مراد از سنت روش و سیرت است. (بستانی، ج ۱: ۵۰۱). ابن اثیر هم باور دارد که نهاد در سنت طریقت و سیره است و در شریعت دربرگیرنده ترجیحات گفتاری، کرداری و نکات امر و نهی پیامبر است. «الأصل فیها الطریقة و السّیرة؛ و إذا أطلقت فی الشّرع فانما یراد بها ما أمر به النبی صلی الله علیه و سلم و نهی عنه و ندب إلیه قولاً و فعلاً، مما لم ینطق به الکتاب العزیز» (ابن اثیر، ۱۳۶۷، ج ۳: ۴۰۹). مقام معظم رهبری در روشنگری مراد خویش از مکتب شهید سلیمانی می‌فرماید: «شهید سلیمانی الگو شد؛ یکی از حقایق بسیار برجسته این است که شهید سلیمانی تبدیل شد به یک الگو» (خامنه‌ای: ۱۱/۱۰/۱۴۰۰).

چنین پنداشته می‌شود که برای فهم ابعاد گوناگون فرآیند شکل‌گیری انسان مکتب‌ساز و تبدیل پدیده به مؤلفه‌های قابل طرح، می‌توان از الگوی علل اربعه ارسطویی که قدما برای فهم یک پدیده به کار می‌گرفتند، بهره جست. برای نمونه درباره‌ی واکاوی یک مجسمه‌ی برنزی، ابعاد چهارگانه گفته شده است. سازنده‌ی مجسمه علت فاعلی، جنس مجسمه؛ یعنی «برنز»، علت مادی و شکل مجسمه؛



یعنی اینکه مجسمه درخت، حیوان یا انسان باشد، علت صوری است. در پایان اینکه مجسمه برای چه آرمانی ساخته شده و چه سودهایی دارد، علت غایی شمرده می‌شود. بهنجار است، الگوی علت اربعه نه تنها برای کاویدن دستمایه‌های انضمامی؛ بلکه برای فهم پدیده‌های انتزاعی کارایی دارد. البته پدیده‌های انتزاعی نسبت به پدیده‌های انضمامی، پیچیدگی بسیاری دارند. برای نمونه، در مثال مجسمه، علت فاعلی و سازنده مجسمه، غیر از علت مادی و خود مجسمه است؛ اما درباره‌ی انسان مکتب‌ساز، مصداق یکتایی دارد و حیثیت ناهمگون است؛ بنابراین، درباره‌ی انسان مکتب‌ساز با الهام از علت اربعه می‌توان پاسخ‌های زیر را پیش کشید.

۱. چه کسانی و با چه مختصاتی مکتب‌ساز می‌شوند، به راستی علت فاعلی انسان مکتب‌ساز چیست و چه ویژگی‌هایی دارد؟
۲. عناصر اساسی برای شکل‌گیری انسان مکتب‌ساز چیست؟ به گفته‌ی دیگر، انسان مکتب‌ساز حامل چه اندوخته‌هایی است که این جایگاه را به دست می‌آورد؟
۳. صورت‌بندی شکل‌گیری انسان مکتب‌ساز چگونه است؟ پیمایش چه فرآیندی، با چه شکل و شمایلی و با داشتن چه ویژگی‌هایی، دارنده‌ی مواد اولیه به مقام اسوگی و مکتب‌سازی می‌رسد؟ به گفته‌ی تخصصی‌تر، انگیزه‌ی صوری انسان مکتب‌ساز چیست؟
۴. کارکردهای انسان مکتب‌ساز چیست؟ بازدهی مکتب‌ساز شدن کدامند؟ به گفته‌ی دیگر علت فرجامین مکتب‌سازی و اسوگی برای شخص و به تبع آن برای جامعه چیست؟
با توجه به نوشتار بالا، مؤلفه‌های چهارگانه‌ی بالا را می‌توان در الگوی زیر ترسیم کرد.



مدل شماره ۱: عناصر اصلی مکتب‌سازی

۳. روش تحقیق

در این پژوهش به تناسب چارچوب مفهومی با الهام از روش تفسیر شهید صدر، پرسمان «انسان مکتب‌ساز» به قرآن عرضه می‌شود و در تلاش است با بررسی ابعاد چهارگانه‌ی پدیده‌ی مکتب‌سازی، بر اساس آموزه‌های قرآنی نظریه‌پردازی شود. تفسیر موضوعی از ویژگی‌هایی به ترتیب زیر برخوردار است که با پژوهش پیش‌رو هماهنگی دارد.

الف) تفسیر موضوعی کاربردی است و وابسته با تجربیات زندگی بشر است، به پرسش‌ها و



دشواری نو پاسخ می‌دهد. آزاد از قیود زمان و مکان و محدودیت‌های عبارتی است. به گفته‌ی دیگر، به مصادیق و پرسمان نو، پاسخ متناسب می‌نمایاند. (رضایی اصفهانی، ۱۳۸۲: ۴۸۵)

(ب) تفسیر موضوعی در تلاش برای استنتاج^۱ است. استنتاج یک پنداره‌ی روایی است و با این انگاره، قرآن را به سخن درمی‌آورد که همه پاسخ‌ها در آن آشکار است (شریف الرضی، ۱۴۱۴ ق، ج ۱: ۲۲۳)؛ بنابراین، هرچند پرسمان گفته شده نو بوده و در «متن» هم‌ارز نداشته باشد، می‌توان با عرض‌هی آن به متن، پاسخی هماهنگ دریافت کرد. از اساس بدین‌سو به چنین رویکردی، تفسیر موضوعی اطلاق می‌شود که از یک پرسمان آغاز کرده و نگرش قرآن را درباره‌ی آن پرسمان به دست می‌آورند. با این رویکرد می‌توان، معارف قرآن را به شیوه‌های سامانمند و سازگار با نیازها و پرسمان‌های بیشمار هر اثری نمایاند. به تعبیر شهید صدر این روش، تنها راهی است که ما را قادر می‌سازد، درباره‌ی پرسمان‌های گوناگون زندگی، به انگاره‌های اساسی اسلام دست یابیم (صدر، ۱۴۷۱ ق، ج ۱۹: ۳۹).

(ج) تفسیر موضوعی کلان‌نگر است. برخلاف روش تجزیه‌ای و ترتیبی که مفسر به تفسیر آیه به آیه‌ی قرآن می‌پردازد، برآیند اینکه مفسر به شناخت معارف و مفاهیم به‌صورت پراکنده دست می‌یابد؛ اما رشته‌ی رسانشی بین این معلومات گسترده وجود ندارد (صدر، همان: ۲۳)، در شیوه‌ی موضوعی همگی متن مطمح نظر بوده و با نگرش فراگیری واحدهای معنایی وابسته با پرسمان، دیدگاه جامع درباره‌ی پرسمان برون‌آوری می‌شود؛ ازاین‌رو، مفسر انگاره‌ی قرآنی در زمینه‌های گوناگون را به دست می‌آورد (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۲۱).

(د) تفسیر موضوعی عام و جهان‌شمول است. انگاره‌ی اساسی این شیوه اینکه قرآن در همه‌ی عصرها و مکان‌ها، پاسخگوی نیازهای هدایتی بشر است (رضایی اصفهانی، ۱۳۸۸: ۴۸). تفسیر موضوعی از متن آغاز نمی‌کند؛ بلکه از راستی زندگی آغاز و به «نص» می‌انجامد. به گفته‌ی دیگر، این شیوه پرسمان‌محور است. هر پرسمانی نو که در دانش‌های گوناگون پیش کشیده شود، می‌توان آن را به قرآن عرضه نمود؛ بنابراین تفسیر موضوعی عمل پاسخ‌طلبی و استخدام هدفمند است که برآیند آن، متن برای کشف یکی از حقایق بزرگ به کار گرفته می‌شود (صدر، همان: ۲۹). در این نوشتار برای رسیدن به پاسخ، فرآیند زیر پیموده شده است.

الف) گام اول گزینش پرسمان «انسان مکتب‌ساز» و واکاوی آن به عناصر و مؤلفه‌های قابل استنتاج است. از آنجا که پرسمان به گونه‌ای مستقیم در قرآن طرح نشده، فرآیند واکاوی به مؤلفه‌ها و پرسش‌های قابل طرح، بایسته است.

ب) در گام دوم پرسمان به متن عرضه می‌شود. در این نوشتار «متن» دلخواه واحدهای معنایی،

۱. علی علیه السلام: ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَ لَنْ يُنْطِقَ وَ لَكِنْ أَخْبِرْكُمْ عَنْهُ أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمٌ مَّا يَأْتِي وَ الْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي وَ دَوَاءَ دَائِكُمْ وَ نَظْمَ مَا تَبَيَّنْكُمْ.



وابسته به پرسمان در قرآن کریم است و بهره‌گیری از احادیث فرمند منابع شیعی، جنبه کمکی و اطردی خواهد داشت. بهنجار است که این نوشتار، گنجایش بررسی همه آیات را ندارد؛ بنابراین، با معیار کفایت نظری و تمامیت دلالت، تنها واحدهای معنایی وابسته به پرسمان بررسی می‌شود.

ج) در راستای هماهنگی نوشتارها، انگیزه‌های مادی، صوری و غایی «انسان مکتب‌ساز» از دیدگاه قرآن مورد بررسی قرار می‌گیرد. انگیزه‌ی فاعلی در قالب نمونه مثالی شهید سلیمانی موردکاوی می‌شود. در این بخش به برخی از ابعاد زندگی ایشان که با یافته‌های قرآن هماهنگی دارد، به اجمال اشاره می‌شود.

د) بهنجار است در برون‌آوری درون‌مایه‌ی آیات و احادیث ناظر به پرسمان، مبانی، هنجارهای تفسیر و حدیث‌شناسی درباره‌ی هر یک از آنها به گونه‌ای جداگانه مورد گفتگو و بررسی قرار می‌گیرند. مقصود از مبانی تفسیر، بنیادهایی همچون واژه‌شناسی، قواعد ادبی و بلاغی، بررسی دیدگاه مفسران است. در این گام برای اعتباریابی و استواری نوشتارها از تفسیرهای ترتیبی قرآن کریم بهره خواهیم گرفت (ر.ک: نصیری، ۱۳۸۴: صص ۷۵-۷۸).

۴. یافته‌ها: تحلیل متون قرآنی

در این بخش، بر اساس الگوی پیش‌آور شده، به تفسیر واحدهای معنایی هماهنگ با پرسمان پرداخته و تمهیدات بایسته برای جمع‌بندی پایانی را فراهم می‌کنیم.

۴-۱. علت مادی: بر (ایمان و عمل صالح)

مواد تشکیل‌دهنده‌ی انسان مکتب‌ساز، ایمان و عمل صالح است که به مجموع آنها «بر» اطلاق می‌شود؛ بنابراین، پنداره‌ی «بر» جامع ایمان و عمل صالح است که در آیه‌ی ۱۷۷ سوره‌ی بقره، به فراخور ادبیات ویژه قرآنی، بازگویی مفهومی و مصداقی شده است.

لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق و المغرب ولكن البر من:	
۱-۱. بالله	۱ آمن
۱-۲. والیوم الاخر	
۱-۳. والملائکه	
۱-۴. والکتاب	
۱-۵. والنیین	
۱-۶. ذوی القربی	۲ و آتی المال علی حبه
۲-۱. والیتامی	
۲-۲. والمساکین	
۲-۳. وابن السبیل	
۲-۴. والسائلین	
۲-۵. فی الرقاب	



	۳	واقام الصلوه
	۴	واتی الزکوه
	۵	والموفون بعهدهم اذا عاهدوا
۱-۶. الباساء (محرومیت اقتصادی و فقر)	۶	والصابرین فی
۲-۶. والضراء (ضرر غیر مالی مثل مریضی و..)		
۳-۶. وحين الباس (مقاومت در برابر دشمن)		
		اولئک الذین صدقوا و اولئک هم المتقون (سوره بقره/ آیه ۱۷۷)

در آیه‌ی بالا، بر پایه‌ی ستون اول، پنداره‌ی «بر» با شش مؤلفه‌ی «ایمان»، «انفاق مال»، «اقامه نماز»، «پرداخت زکات»، «وفاداری به پیمان» و «صبوری» تعریف بافتی شده است که نمونه‌ی نخست به گونه‌ای فراخ با متعلقات پنجگانه، رکن اساسی و خمیرمایه‌ی تحقق انسان اسوه است. دیگر مؤلفه‌ها، بیان مصداقی اعمال صالح هستند.

در رده‌ی نخست، پنداره‌ی «بر» تعریف بافتی شده است. «بر» هم‌ریشه «بر» جنبه وصفی دارد و به معنی شخص نیکوکار است، در اصل به معنی بیابان و مکان دامنگیر بازگو می‌شود و از آنجا که نیکوکاران روحی فراخ و گسترده دارند، این واژه بر آنها اطلاق می‌شود (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش، ج ۱: ۵۹۸). در ابیات فارسی واژه‌ی «دریادل» داریم که «بر» در ادبیات عرب همسان آن است و به سبب همین گستره‌ی معنایی دربرگیرنده‌ی دو مؤلفه‌ی ایمان و عمل صالح است؛ بنابراین، نمادهای ظاهری همانند رو به سوی شرق و غرب داشتن و سوی قبله، نشانه‌ی «بر» نیست. نشانه بر ایمان و عمل صالح است. پیرو هر آیینی با داشتن دو مؤلفه‌ی «ایمان» و «عمل صالح» دلخواه قرآن رستگار است: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصْرَى وَالصَّبِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (بقره: ۶۲).

در رده‌ی دوم پنداره‌ی ایمان از نظرگاه قرآن معرفی شده است. ایمان یعنی باور به «خدا»، «روز جزا»، «ملائکه»، «قرآن» و «پیامبران» که سرشتی فراخ دارد. به تعبیر اصولیون، ایمان به مؤلفه‌های پنج‌گانه از گونه‌ی اقل و اکثر ارتباطی است و زمانی کارایی دارد که بیشینه‌ی آن تحقق پیدا کند. فراروی عمل صالح به هر اندازه تحقق یابد، کارایی دارد و می‌تواند مؤمن را به نیک‌بختی برساند. به گفته‌ی دیگر، انجام عمل صالح از گونه‌ی اقل و اکثر استقلالی است؛ اما کسانی به جایگاه اسوگی و مکتب‌سازی دست می‌یابند که در مراتب والای عمل صالح قرار بگیرند. به سبب همین ناهمگونی در آیه، همه‌ی مؤلفه‌های ایمان یادآوری شده؛ اما همه‌ی اعمال صالح بیان نشده؛ بلکه ارکان اساسی نشان‌دهنده‌ی صداقت در ایمان و تقوا در عمل یادآوری شده است.

در رده‌ی سوم، نخستین مؤلفه عمل صالح (انفاق مال) با مجموعه‌ای از لایه‌های فرودست سزاوار دریافت کمک مالی، از مؤمن خدادوست، یاد شده است. نخستین عمل صالح که اماره‌ی ایمان قرآنی است، دستگیری از نزدیکان، ایتم، مسکین‌ها، در راه ماندگان، گدایان و اسیران است. اگرچه در متن

نوشتاری، مکان «واژگان» نیز معنی‌دار است؛ بنابراین، باید به ترتیب کلمات که نشانگر ارزش آنهاست، نگرسته شود. بدین ترتیب، «ذوی القربی» در درجه نخست اهمیت و «ایتام» در درجه دوم قرار دارند.

در رده‌ی چهارم «اقامه نماز» مهم‌ترین مؤلفه‌ی عبادی همچون نماد عبادات بیان شده است. اگرچه از میان عبادات عمرانه مانند «حج» و سالانه مانند «روزه»، نماز به دلیل ارزش عبادت، روزانه بوده و از دیدگاه احادیث ستون دین شمرده می‌شود «الصلاة عمود الدین» (شیخ حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۴: ۲۳). در رده‌ی پنجم «پرداخت زکات» واجب بیان شده است که در ادبیات قرآنی همواره هم‌نشین نماز شمرده می‌شود. به تعبیر امام صادق علیه السلام از میان مبانی پنج‌گانه اسلام (نماز، زکات، حج، روزه، ولایت)، زکات تالی نماز است: «بني الإسلام على خمسة أشياء على الصلاة والزكاة والحج والصوم والولاية قال زرارة فأی ذلك أفضل فقال الولاية أفضلهن لأنها مفتاحهن والوالي هو الدليل عليهن قلت ثم الذي يلي ذلك في الفضل قال الصلاة إن رسول الله ص قال الصلاة عمود الدين قال قلت ثم الذي يليه في الفضل قال الزكاة لأنه قرنها بها وبدأ بالصلاة قبلها» (برقی، ۱۳۷۱ ق، ج ۱: ۲۸۶).

در رده‌ی ششم «تعهد به پیمان» همچون چهارمین مصداق نمونه‌ای عمل صالح بیان شده است. هرچند وفای به عهد دربرگیرنده‌ی تعهدات دینی همانند نذر و عهد و همچنین پیمان‌های اجتماعی است؛ اما نماد تعهدات اجتماعی قلمداد شده و پایداری جامعه‌ی سالم به آن بستگی دارد. مؤمن باید به همه‌ی پیمان‌ها حتی نسبت به فاجرها پایبند باشد و هیچ بهانه‌ای پذیرفته نیست (ابن بابویه، ۱۳۶۲ ش، ج ۱: ۱۲۴).

در رده‌ی هفتم پنداره‌ی «صبر» و مقاومت در برابر فقر مالی، مشکلات جسمی، بیماری‌ها و پیشامدهای ناگوار برآمده از جنگ، همچون واپسین مؤلفه عمل صالح یاد شده است. اگر جایگاه قرار گرفتن واژگان معنادار باشد که در متون فاخر چنین است، واپسین گام امتحان عملی مؤمن، مقاومت در جنگ با دشمنان است. «صبر عبارت است از ثبات بر شدائد، هنگامی که پیشامده ناگواری و یا جنگی پیش می‌آید و این دو خلق؛ یعنی وفای به عهد و صبر هر چند دربرگیرنده‌ی همه‌ی اخلاق فاضله نمی‌شود و اما اگر در کسی پیدا شد، مانده‌ی آن خلق‌ها نیز پیدا می‌شود» (علامه طباطبایی، ۱۳۷۴ ش، ج ۱: ۶۵۱). صبر مقوم و رأس ایمان است؛ «قَالَ عَلِيُّ عليه السلام: الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ وَرَأْسُ الصَّبْرِ الْبَلَاءُ وَ مَا يُعْقَلُهَا إِلَّا الْعَامِلُونَ» (جعفر بن محمد علیه السلام، ۱۴۰۰ ق، ۱۸۴).

در رده‌ی هشتم و فراز پایانی در برداشت آیه، تنها «ابرار» با ویژگی‌های یاد شده، «صادق» و «متقی» ارزیابی شده است. «صداقت»، همچون نماد ایمان راستین، زمانی تحقق پیدا می‌کند که دنبال آن عمل صالح باشد. «تقوی»، وجه جامع اعمال صالح است؛ بنابراین با حصر بیان می‌شود که «تنها آنها پرهیزکارانند.» حصری که در آن هست، برای بیان کمال ایشان است؛ چون «بر» و «صدق» اگر به مرز کمال نرسند، تقوی دست نمی‌دهد (علامه طباطبایی، ۱۳۷۴ ش، ج ۱: ۶۵۲). به تعبیر مکارم،



راست‌گویی آنها از آنجا روشن می‌شود که اعمال و رفتارشان از هر نگرشی با باور و ایمانشان هماهنگ است و پرهیزگاری‌شان از اینجا آشکار می‌شود که وظایف خویش را در برابر خدا و خلق خدا انجام می‌دهند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش، ج ۱: ۶۰۱)؛ بنابراین، ایمان اهل «بر» ایمان کامل است که اثرش هرگز از آن جدا نمی‌شود و سرپیچی نمی‌کند، نه در قلب و نه در جوارح، در قلب سرپیچی نمی‌کند؛ چون صاحب آن دچار گمان و سرآسیمگی و یا پرخاش و یا در پیشامدی ناگوار دچار خشم نمی‌گردد و در اخلاق و اعمال هم سرپیچی نمی‌کند؛ زیرا اخلاق و اعمال دستاورد ایمان کامل است (علامه طباطبایی، ۱۳۷۴ ش، ج ۱: ۶۵۰).

۴-۲. علت صوری: فرآیند و صورت‌بندی

مکتب‌سازی یک فرآیندی است که سرآغاز آن «شاهد بودن» و فرجام آن رسیدن به مقام «سراج منیر» یا «چراغ راهنما» است: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا * وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا﴾ (احزاب: ۴۵-۴۶). آرمانی‌ترین شخصیت الگو و مکتب‌ساز در اندیشه اسلامی رسول اکرم ﷺ است، قرآن کریم وی را اسوه همگان معرفی کرده و می‌فرماید: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾ (احزاب: ۲۱).

بر پایه‌ی آیه‌ی یاد شده فرآیند مکتب‌سازی پیامبر ﷺ همچون اسوه همگانی، دارای پنج گام است. خداوند پیامبر ﷺ را با واژه‌ی «نبی» خطاب قرار داده و می‌فرماید ما تو را با پنج ویژگی «مترتب» فرستاده‌ایم.

الف) نکته عزیمت صورت‌بندی وظایف رسالت، «شاهد بودن» است: ﴿وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ (بقره: ۱۴۳). شاهد بر پایه‌ی قولی که علامه طباطبایی زیر آیه‌ی بالا نقل می‌کند، به معنای «الگو» و «اسوه» است. «چون این امت وسط و عدل است؛ بنابراین هر دو سوی افراط و تفریط باید با آن سنجش شود، پس به همین سبب شهید بر دیگر مردم هم که در دو سو قرار دارند هست و چون رسول اسلام ﷺ مانند اعلامی این امت است؛ لذا او شهید بر امت است و افراد امت باید خود را با او بسنجند و او میزانی است که حال آحاد و تک‌تک امت با آن وزن می‌شود و امت میزانی است که حال دیگر امت‌ها با آن وزن می‌شود و گزیده‌ی مردمی که در دو سوی افراط و تفریط قرار دارند، باید خود را با امت اسلام بسنجند و به افراط و تفریط خود آگاه شوند» (ر.ک: علامه طباطبایی، ۱۳۷۴ ش، ج ۱: ۴۸۲).

این برداشت از پنداره‌ی «شاهد» با نگرش آیه ۷۸ سوره حج تقویت می‌شود. در این آیه به مؤمنان دستور می‌دهد، در راه خدا نهایت تلاش و مجاهدت خویش را به‌کارگیرند؛ زیرا خداوند آنها را برگزیده و در دینشان حرج قرار نداده است. این همان دین ابراهیم است که امت رسول‌الله را «مسلم» نامیده تا آنها الگوی مردم جهان و رسول‌الله ﷺ الگوی آنها باشد. قرینه‌ی «مجاهدت و تلاش نهایی»، «گزینش

از سوی خداوند» و «عاری بودن از مشقت» نشان می‌دهد که بناست این امت الگوی جهانیان باشد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اذْكُرُوا وَاَسْجُدُوا وَاَعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَاَفْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ * وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَاَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مَلَّةً اَبِيْكُمْ اِبْرَاهِيْمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِيْنَ مِنْ قَبْلُ وَا فِي هَذَا لِيَكُوْنَ الرَّسُوْلُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُوْنُوْا شُهَدَاءَ عَلٰى النَّاسِ فَاَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ وَاَتُوْا الزَّكٰوةَ وَاَعْتَصِمُوْا بِاللّٰهِ هُوَ مَوْلٰىكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلٰى وَنِعْمَ النَّصِيْرُ﴾ (حج: ۷۸-۷۸).

بنابراین، به جامعه‌ای می‌رسیم که هسته‌ی مرکزی آن پیامبر ﷺ است. در گام بعد کسانی که به وی نزدیک‌ترند، در اندازه‌ی خودشان الگو هستند، در پایان امت اسلامی الگوی دیگر امت‌هاست. پیامبر ﷺ فرمود: یاران من همانند ستارگانند، به هر کدام اقتدا کنید رهنمون می‌شوید: «أصحابی كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم» (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ ق، ج ۲۰: ۱۱). طبیعی است اطلاق اصحاب مقید به ایمان و عمل صالح است که پیش‌تر گفته شد.

ب) کسی که مملو از ایمان و عمل صالح باشد، از کوزه‌ی وجودش اندوخته‌ها تراوش می‌کند و به گام نشر و تبلیغ می‌رسد. پس در گام دوم، اسوه بر پایه‌ی یافته‌های خویش به دیگران بشارت می‌دهد و آنها را انداز می‌کند. اگرچه بشارت و انداز ترتب دارند و بشارت پیشگام بر انداز است. بر پایه‌ی یافته‌های رفتارشناسان، کارایی تشویق همواره بیشتر از تنبیه بوده (ریتزر، ۱۳۸۳: ۴۲۷)؛ بنابراین، دعوت به سوی خداوند گام به گام است. بعد از بشارت و انداز که ابزاری برای آماده ساختن افراد برای پذیرش حق شمرده شده، دعوت به سوی خداوند آغاز می‌شود، تنها در اینجاست که دعوت کارساز خواهد افتاد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش، ج ۱۷: ۳۶۳).

ج) در گام چهارم «اسوه»، به اذن خدا، به سوی خدا دعوت می‌کند. دو نکته‌ی زیبا در گزاره‌ی قرآنی وجود دارد.

نخست اینکه دعوت به سوی خداوند باشد؛ یعنی دعوت انسان مکتب‌ساز به خودش نیست، دعوت تنها به سوی خداست. معیار «الی‌الله» بودن دعوت این است که دعوت‌کننده، هیچ‌گونه سودی نداشته باشد؛ زیرا پیامبر اکرم و دیگر پیامبران بارها تأکید داشتند که خواستار اجر و سود نیستند: ﴿وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (شعراء: ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۴۵، ۱۶۴، ۱۸۰).

دوم اینکه قید «باذن» نشان می‌دهد که هدایت و پذیرش دعوت به اذن الله است. مخاطب با یاری خداوند و توفیق الهی پیام را می‌پذیرد. (بیضاوی، ۱۴۱۸ ق، ج ۴: ۲۳۴) پس دعوت‌کننده نباید انتظار داشته باشد، همه‌ی مخاطبان دعوت وی را بپذیرند. به تعبیر آلوسی قید «باذن» اشاره به این دارد که دعوت کار دشواری است و بدون یاری خداوند به دست نمی‌آید: «و قیدت الدعوة بذلك إيدانا بأنها أمر صعب المنال و خطب في غاية الإعضال لا يتأتى إلا بإمداد من جناب قدسه» (آلوسی، ۱۴۱۵ ق، ج ۱۱: ۲۲۳). به زبان رسانشی قید «باذن» اشاره به این دارد که مخاطب منفعل نیست؛ بلکه کنش‌گر است. هرچند وجود پیامبر همچون خورشید تابانی است که ظلمت‌های جهل و شرك و كفر را از افق

آسمان روح انسان‌ها می‌زداید؛ ولی همانند نابینایان که از نور آفتاب استفاده نمی‌کنند، شماری خود را از آن پنهان می‌دارند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش، ج ۱۷: ۳۶۵)

د) انسان نیکوکاری که افزون بر داشتن اندازه‌ی اعلای ایمان و عمل صالح، بشیر و نذیر بوده و اقدام به دعوت به سوی خدا کند، سرانجام «سراج منیر» می‌شود؛ یعنی به شخصیتی دگرگون می‌گردد که هستی وی چراغ راهنماست، دیگران وی را الگو قرار داده و حتی تا پس از مرگ به دست او رهنمون می‌شوند. این مقام ویژه‌ی شخص پیامبر ﷺ نیست. برای نمونه، به علی ﷺ فرمود: تو روشنی تاریکی‌ها، چراغ هدایت و علم افراشته بر جهانیان هستی، هر کس پیروی کند، نجات یابد: «أَنْتَ مِصْبَاحُ الدُّجَى وَ أَنْتَ مَنَارُ الْهُدَى وَ أَنْتَ الْعَلَمُ الْمَرْفُوعُ لِأَهْلِ الدُّنْيَا مَنْ تَبِعَكَ نَجَا» (طبری آملی، ۱۳۸۳ ق، ج ۲: ۵۳) و همچنین فرمود: بر سمت راست عرش نوشته شده حسین ﷺ چراغ هدایت و کشتی نجات است. «إِنَّهُ لَمَكْتُوبٌ عَلَى يَمِينِ عَرْشِ اللَّهِ مِصْبَاحٌ هَادٍ وَ سَفِينَةٌ نَجَاةٌ» (طبرسی، ۱۳۹۰ ق: ۳۸۶)

فخر رازی در این راستا به نکته زیبایی اشاره می‌کند و آن اینکه چرا باوجود اینکه خورشید پرنورتر از چراغ است، به جای «شمس» از واژه «سراج» بهره گرفته شد؟ برای اینکه از نور خورشید دریافت نمی‌شود؛ تنها می‌توان از آن بهره گرفت؛ اما سراج قابل اخذ و تکثیر است و اگر یکی خاموش شد، آنچه از آن دریافت شده باقی می‌ماند؛ بنابراین چراغ هدایت شدن انحصار به پیامبر ﷺ ندارد، انسان‌های ویژه می‌توانند در اندازه‌ی خودشان، چراغ هدایت باشند: «قال فی حق النبی ﷺ سراجا و لم یقل إنه شمس مع أنه أشد إضاءة من السراج لفوائد منها، أن الشمس نورها لا یؤخذ منه شیء و السراج یؤخذ منه أنوار كثيرة فإذا انطفأ الأول یبقى الذی أخذ منه، و كذلك إن غاب و النبی ﷺ کان كذلك إذ کل صحابی أخذ منه نور الهدایة كما قال ﷺ: أصحابی کالنجوم بأیهم اقتدیتم اهتدیتم» (فخر رازی، ۱۴۲۰ ق، ج ۲۵: ۱۷۶). به تعبیر امام صادق ﷺ، پس از امتحانات سخت الهی و گذر از گام‌های ابتلاء، کسی که از ضربه‌های آزمایش به خوبی بیرون آید، «چراغ مؤمنین»، «مونس مقربین» و «راهنمای ره‌جویان» می‌گردد: «مَنْ خَرَجَ مِنْ سِکَّةِ الْبُلُوْیِ جُعِلَ سِرَاجَ الْمُؤْمِنِیْنَ وَ مُؤْنَسَ الْمُقَرَّبِیْنَ وَ دَلِیْلَ الْقَاصِدِیْنَ» (جعفر بن محمد ﷺ، ۱۴۰۰ ق، ۱۸۴).

۳-۴. علت غایی؛ پیامدها

همچنان که گفته شد ماده‌ی آغازین مکتب‌ساز بودن انسان، «بر» یعنی ایمان و عمل صالح است. خدا در قرآن کریم برای ابرار، دو گونه پیامد بیان کرده است؛ بنابراین برای ایمان و عمل صالح دو گونه غایت؛ غایت نهایی معطوف به جهان آخرت و غایت متوسط معطوف به دنیا وجود دارد. اگرچه این دو گونه غایت، پیوند اتصالی داشته و به هم وابسته‌اند. غایت دنیوی ترجمان غایت اخروی و غایت اخروی بازتاب غایت دنیوی است. پس حیات مؤمن بهشت و حیات کافر جهنم است و بهشت ابرار ویژه‌ی دنیای واپسین نیست: «فالمؤمن حیاته الجنة، و الکافر حیاته النار، و جنة الأبرار لا تختص بدار

القرار» (صادقی تهرانی، ۱۳۶۵ ش، ج ۳۰: ۲۶۷). در قرآن کریم بیش از پنجاه بار، به عبارت‌های گوناگون، به کسانی که ایمان و عمل صالح داشته باشند، نوید بهشت داده شده است که در ادبیات قرآن از آن با پنداره‌های «فوز عظیم»، «فوز کبیر» و «فوز مبین» یاد می‌شود. پس فرجام رستگاری و پیروزی رسیدن به بهشت برین است. واژه‌ی فوز جایگاهی فراتر از رستگاری صرف به معنی «پیروزی توأم با سلامت» است (مصطفوی، ۱۳۶۸ ش، ج ۹: ۱۷۹). این واژه در نوزده نمونه از آیات قرآن به کار رفته، دو بار توصیف به «مبین» شده و یک بار توصیف به «کبیر»؛ اما در غالب آیات (۱۶ مرتبه) توصیف به «عظیم» شده و همواره درباره‌ی بهشت است؛ ولی گاهی درباره‌ی توفیق فرمان‌برداری پروردگار و آموزش گناهان و مانند آن نیز به کار برده شده است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش، ج ۲۱: ۲۸۳). در بسیاری از آیات، نویدهای داده شده به «ابرار» مطلق است و دربرگیرنده‌ی دنیا و آخرت می‌شود. این شمول از این سو است که آخرت تداوم دنیاست و حیات انسان پایان نمی‌پذیرد و پس از مرگ نیز نام و یاد وی باقی می‌ماند و به فراخور جایگاه اخروی در جهان مادی بازتاب دارد و حتی می‌تواند پس از مرگ نیز تداوم افاضه داشته باشد. آنچه در اینجا مهم است، پرداختن به غایات این جهانی ابرار (اهل ایمان و عمل صالح) به فراخور پرسمان مکتب‌سازی و اسوه شدن است که به ترتیب زیر بیان می‌شود:

الف) حیات طیبه: خداوند به هر مؤمنی که عمل صالح کند به حیات جدیدی، غیر آن حیاتی که به دیگران نیز داده، زنده می‌کند: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (النحل: ۹۷). مقصود از «حیات طیبه» این نیست که خداوند حیاتش را دگرگون می‌کند، برای نمونه حیات خبیث او را مبدل به حیات طیب کند که همان حیات عمومی باشد و صفتش را دگرگون کند؛ زیرا اگر مقصود این بود بسنده است که بفرماید: «ما حیات او را طیب می‌کنیم»؛ بلکه فرمود: ما او را به حیاتی طیب زنده می‌سازیم (علامه طباطبایی، ۱۳۷۴ ش، ج ۱۲: ۴۹۱)؛ بنابراین، مراد از «احیاء» پیشرفت کیفی است که سرشت زندگی را دگرگون می‌کند، حیاتی است راستی و نو که خدا آن را به کسانی که سزاوارند افاضه می‌فرماید و این حیات نو و ویژه، جدای از زندگی پیشین که همه در آن مشترکند نیست، در عین اینکه غیر آن است با همان است، «تنها ناهمگونی به مراتب است نه به عدد، پس کسی که دارای آن چنان زندگی است دو گونه زندگی ندارد؛ بلکه زندگی‌اش قوی‌تر، روشن‌تر و واجد نشانه‌های بیشتر است، همچنان که روح قدسی که خدای متعال آن را ویژه‌ی انبیا دانسته یک زندگی سومی نیست؛ بلکه درجه‌ی سوم از زندگی است، زندگی آنان درجه‌ی بالاتری دارد» (علامه طباطبایی، ۱۳۷۴ ش، ج ۱۲: ۴۹۳).

پنداره‌ی حیات طیبه، آن چنان وسیع و گسترده است که دربرگیرنده‌ی زندگی پاکیزه از هر نگرش، پاکیزه از آلودگی‌ها، بیدادها، خیانت‌ها، عداوت‌ها و دشمنی‌ها، اسارت‌ها و ذلت‌ها و گونه‌های نگرانی‌ها و هرگونه چیزی که آب زلال زندگی را در کام انسان ناگوار می‌سازد، می‌شود (مکارم شیرازی،



۱۳۷۴ ش، ج ۱۱: ۳۹۴)؛ بنابراین، حیات طیبه دربرگیرنده‌ی همه‌ی آبشخورهای خوشبختی همچون: سلامت، روزی حلال، آرامش روانی، توفیق بندگی می‌شود که انسان را به رضوان الهی نزدیک می‌کند. باوجود اینکه حیات طیبه دارای شمول معنایی است و معنای وسیعی دارد، شمول آن به قرینه‌ی قسیم بودن با مؤده‌ی «جزای احسن» این جهانی است (زحیلی، ۱۴۱۸ ق، ج ۱۴: ۲۲۷-۲۲۹). از اساس در ادبیات قرآن کریم «طیب» در برابر «حسن مآب» است و این برهمکنش نه از دیدگاه معنایی؛ بلکه برای مراتب حیات است. حسن عاقبت دنباله‌ی حیات طیبه‌ی دنیوی است: «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحَسُنَ مَا يُكْرَمُونَ» (رعد: ۲۹).

ب) اجر مضاعف: به کسانی که به سبب اهل «بر» بودن، حیات طیبه را بیازمایند، نوید «رحمت الهی» داده شده است. رحمت الهی بنا به توصیف قرآن، فوز کبیر بوده و از کیفیت دوچندانی برخوردار است؛ بنابراین، مزد نوید داده شده به ابرار، به اندازه‌ی اعمال صالحه آنها نیست؛ بلکه بسیار فراتر است. مزد آنها از ابعاد گوناگون «طولی»، «عرضی» و «کیفی» دوچندان است.

- هرچند طول مدت ایمان و عمل صالح کران‌مند به عمر دنیوی است؛ اما پیامد آن سرمدی و غیر منقطع است «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ» (انشقاق: ۲۵). مراد از اجر غیر ممنون، بهشت برین است؛ چون نعمت‌های آن در هیچ جایگاهی بریده نمی‌شود (جزیری، ۱۴۱۶ ق، ج ۴: ۵۶۲). برخی از مفسران نیز گفته‌اند: نگرش از «غیر ممنون» در اینجا این است که هیچ‌گونه منتی بر مؤمنان در این اجر و پاداش گذارده نمی‌شود؛ ولی معنی اول (غیر منقطع) مناسب‌تر پنداشته می‌شود. شدنی است که همه‌ی این معانی در اینجا گرد آمده باشد؛ زیرا نعمت‌های آخرت برعکس نعمت‌های دنیا که ناپایدار، نقصان‌پذیر و بیشتر آمیخته با ناهنجاری‌های ناخواسته است، هیچ‌گونه منت، نقصان، فناء و ناهنجاری‌های ناخواسته در آن راه ندارد و جاودانی است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش، ج ۲۰: ۲۱۸/ج ۲۶: ۳۲۰).

- مزد ابرار از دیدگاه کیفی بسیار فراتر از موازنه‌ی کارهای خیر آنهاست: «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ» (الحاثیه: ۳۰). مراد از «رحمت» افاضه الهیه است که به هر کس برسد، خوشبخت می‌شود و یکی از برایندهای آن بهشت بوده و «فوز مبین» به معنای رستگاری روشن است (علامه طباطبایی، ۱۳۷۴ ش، ج ۱۸: ۲۷۳).

- نعمت‌های داده شده به ابرار از دیدگاه گستره به‌گونه‌ای است که به ذهن افراد نمی‌رسد که از آن «رزق کریم» یاد می‌شود: «لَيَجْزِيَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ» (سبا: ۴). رزق کریم به معنی هر روزی ارزشمندی بوده و گستردگی پنداره‌ی آن به اندازه‌ای است که همه مواهب الهی را دربرمی‌گیرد تا جایی که نعمت‌هایی که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و از فکر کسی نگذشته است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش، ج ۱۸: ۱۶).

ج) دخول در جرگه صالحان: کسانی که ایمان و عمل صالح داشته باشند، در جرگه‌ی صالحان وارد می‌شوند ﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ﴾ (عنکبوت: ۹). صالحان راهبران والایی همچون پیامبران، صدیقین، شهدا و صالحین اولیه هستند که هر کسی روش آنها را در ایمان و عمل صالح بیاماید، به آنان لاحق می‌شود: ﴿مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصُّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾ (نساء: ۶۹). مقصود از دخول در جرگه‌ی آنها حشر با آنان در حیات دنیوی و اخروی و اشتراک در مراتب و درجات سابقین و مقربین است که بهترین همراهند (صادقی تهرانی، ۱۳۶۵ ش، ج ۲۳: ۲۵)؛ بنابراین، دخول در جرگه صالحان بدین معناست که در دنیا از جمله‌ی آنها و در آخرت هم‌نشین آنها در بهشت می‌شوند (قمی مشهدی، ۱۳۶۸ ش، ج ۱۰: ۱۲۸). یکی از مصادیق رسای همگونی با صالحان، شهادت در راه خداست.

د) شهرت دنیوی: یکی از مصادیق داخل شدن در جرگه‌ی صالحان شهرت به خیر است. خداوند برای انبیا یاد خیر قرار داده است. ﴿جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا﴾ (مریم: ۵۰) واژه‌ی «لسان» به معنای یاد و شهرت است، هنگامی که به واژه صدق افزوده شود، به معنای یاد خیر و شهرت مثبت است (علامه طباطبایی، ۱۳۷۴ ش، ج ۱۴: ۸۱)؛ بنابراین، یکی از مزدهایی که خداوند به انبیا و صالحان عنایت کرده، حفظ یاد و خاطره‌ی آنها پس از مرگ است. همچنان که پس از یاد ابراهیم، الیاس، موسی و هارون علیهم‌السلام می‌فرماید: ﴿وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ﴾ (صافات: ۷۸؛ ۱۰۸؛ ۱۱۹؛ ۱۲۹) و درباره جمع‌ی از پیامبران همانند نوح، موسی، هارون، الیاس، ذکریا، هارون و عیسی علیهم‌السلام می‌فرماید: ﴿وَ وَهَبْنَا لَهُمْ مِّن رَّحْمَتِنَا وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا﴾ (مریم: ۵۰). این شهرت ذومراتب است و دربرگیرنده‌ی کسانی است که وارد «جنه النعیم» می‌شوند. حضرت ابراهیم علیه‌السلام در دعای خویش از خداوند درخواست «آوازه مثبت» می‌کند ﴿وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ * وَاجْعَلْنِي مِّنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ﴾ (شعرا: ۸۴-۸۵). خداوند در اجابت دعای ابراهیم علیه‌السلام به آنها شهرت داده است. طبرسی در بازنمود «لسان صدق علی» می‌نویسد: انبیا در میان مردم مورد احترامند، نام و یاد نیکوی آنها زبازند عام و خاص است و پیروان همه ادیان، ابراهیم و ذریه او را ستایش می‌کنند. (طبرسی، ۱۳۷۲ ش، ج ۶: ۷۹۹). ابراهیم علیه‌السلام و حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دو پیامبر اولوالعزم هستند که درباره‌ی آنها واژه‌ی «اسوه» بی‌پرده آورده شده است. خداوند به آنها «ذکر اعلی» داده است. به تبع آنها هر مؤمن مخلص و دارای اعمال صالح، به فراخور مقام خودش، از این یاد برخوردار می‌شود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ﴾ (لقمان: ۸).

نیاز به یادآوری است که آرمان ابراهیم علیه‌السلام از درخواست حفظ یاد و نام، خواهش دل و شهرت طلبی نیست؛ بلکه نگیزه‌اش این است که دشمنان نتوانند تاریخ زندگی او را که بی‌اندازه انسان‌ساز بوده به بوته‌ی فراموشی بیفکنند و او را که می‌تواند الگویی برای مردم جهان باشد، برای همیشه از خاطره‌ها

بزدايند (مكارم شيرازي، ۱۳۷۴ ش، ج ۱۳: ۸۷).

ساز و كار حفظ شهرت بر صالحان بدین گونه است كه آنها در «جنه النعيم» در جوار الهی مورد رضای خداوند هستند و آنها نیز راضی اند و این رضایت دوسويه بين خدا و آنها به زمین بازتاب می‌یابد: ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ * جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَٰلِكَ لِمَنْ حَسِيَ رَبَّهُ﴾ (بينه: ۷؛ ۸).

رسول خدا در فرمانودن پڑواك شهرت آسمانی صالحان در زمین، به علی عليه السلام می‌فرماید: هیچ بنده‌ای نیست مگر اینکه دو گستره‌ی پنهان و آشكار؛ یعنی باطن و ظاهر دارد. هر كس باطن خویش را بازسازی كند، خداوند ظاهرش را بازسازی می‌كند. هیچ كسی نیست مگر اینکه آوازه‌ای در میان اهل آسمان و آوازه‌ای در میان اهل زمین دارد. هرگاه آوازه‌اش در میان اهل آسمان زیبا شود، همان آوازه در زمین بازتاب می‌یابد و زمانی كه آوازه‌اش در آسمان بد گردد، همان جایگاه در زمین منعكس می‌شود «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا عَلِيُّ، مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَ لَهُ جَوَانِيٌّ وَ بَرَانِيٌّ - يَعْنِي سَرِيرَةٌ وَ عَلَانِيَةٌ - فَمَنْ أَصْلَحَ جَوَانِيَّتَهُ أَصْلَحَ اللَّهُ بَرَانِيَّتَهُ، وَ مَنْ أَفْسَدَ جَوَانِيَّتَهُ أَفْسَدَ اللَّهُ بَرَانِيَّتَهُ، وَ مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَ لَهُ صَيْتٌ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ وَ صَيْتٌ فِي أَهْلِ الْأَرْضِ، فَإِذَا حَسُنَ صَيْتُهُ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ وَضِعَ ذَلِكَ لَهُ فِي أَهْلِ الْأَرْضِ، وَ إِذَا سَاءَ صَيْتُهُ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ وَضِعَ ذَلِكَ لَهُ فِي الْأَرْضِ» (طوسی، ۱۴۱۴ ق: ۴۵۸).

همچنان كه آهنگ حدیث نشان می‌دهد، شهرت زمین از دید وسعت گستره و چگونگی، پڑواکی از شهرت آسمانی است، شهرت زمینی آینه‌ی تمام‌نمای پیوند انسان با خالق است، اگر شهرت فرد در آسمان مثبت باشد، در زمین نیز مثبت است، دامنه‌ی شهرت در آسمان هر چه بیشتر باشد در زمین نیز بیشتر است. نکته‌ی چشمگیر اینکه گونه‌ی شهرت قابل دگرگونی است، این پذیرفتنی است كه فردی صالح چندی شهرت نداشته باشد یا در راستای ابتلا شهرت منفی داشته باشد؛ ولی این جایگاه هرگز پایدار نمی‌ماند. این مزد به صالحان، در رده‌ی خودشان، عنایت می‌شود، هرچند ممكن است، سال‌ها پس از مرگشان رخ بدهد ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعِيهِ وَ إِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ﴾ (انبیاء: ۹۴).

ه) محبوبیت: محبوبیت فراتر از شهرت است. ممكن است كسی آوازه‌ی منفی، خنثی یا مثبت داشته باشد؛ اما انسان محبوب به كسی گفته می‌شود كه مردم افزون بر شناختن، وی را دوست داشته باشند. خداوند برای كسانی كه ایمان و عمل صالح داشته باشند، به زودی محبوبیت قرار می‌دهد ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَانُ وُدًّا﴾ (مریم: ۶۹).

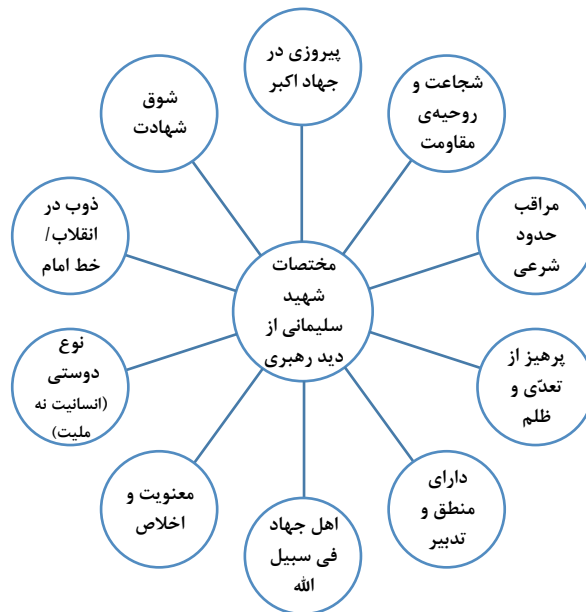
ویژگی این محبت كه در واژه «وَدٌّ» تبلور دارد، این است كه نخست یک‌سویه و بدون چشمداشت، همانند محبت پدر نسبت به فرزند است (طوسی، بی‌تا، ج ۷: ۱۵۴)، دوم اینکه مطلق است،



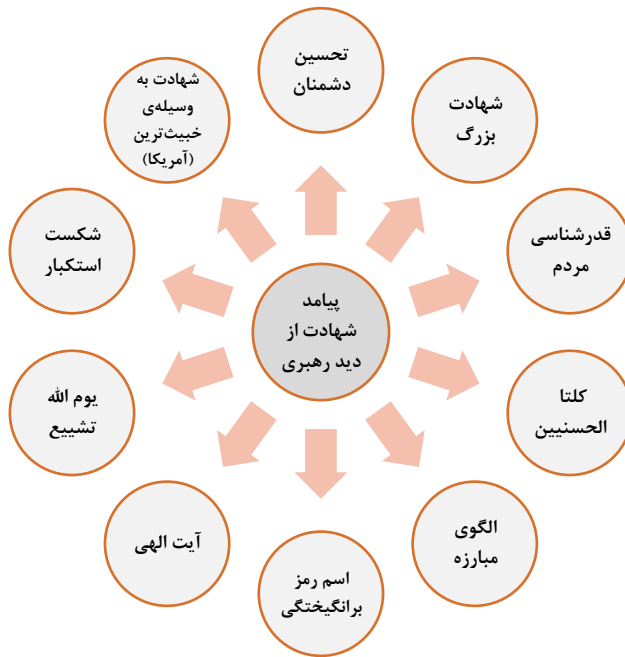
دربرگیرنده‌ی دنیا و آخرت، مؤمن و غیر مؤمن و حتی دشمنان می‌شود (علامه طباطبایی، ۱۳۷۴ ش، ج ۱۴: ۱۵۴ / طبرسی، ۱۳۲ ش، ج ۶: ۸۲۳ / طبری، ۱۴۱۲ ق، ج ۱۶: ۱۰۰). ایمان و عمل صالح، جاذبه و کشش بی‌اندازه‌ای دارد، هرگاه در روح و جسم یک انسان در اندازه‌ی اعلی به تجلی برسد، همچون نیروی سترگ مغناطیس، جاذب و رباینده است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش، ج ۱۳: ۱۴۵).

۴-۴. علت فاعلی؛ نمونه مثالی شهید سلیمانی

اسردار سلیمانی را می‌توان یکی از نمونه‌های مثالی ایمان و عمل صالح دانست که با شهادتش «چراغ راهنما» شد. مقام معظم رهبری مبانی شکل‌گیری شخصیت ایشان را در «انقلاب اسلامی»، «مکتب امام خمینی» و «دفاع مقدس»، جستجو می‌کنند؛ اما آنچه از میان انبوه کسانی که دستخوش همان مبانی بودند، وی را جدا می‌سازد، سبقت در آموزه «بر» و تحقق ایمان و عمل صالح همراه با اخلاص است. از دیدگاه رهبر انقلاب شهید سلیمانی دارای ویژگی‌هایی است که برای پرهیز از اطاله کلام آنها را در نمودار زیر تلخیص می‌کنیم (ر.ک: آیت‌الله خامنه‌ای: ۱۳۹۸/۱۰/۲۷؛ ۱۴۰۰/۱۰/۱۱).



سردار سلیمانی با داشتن ویژگی‌های بالا که قلب‌های همه‌ی ایرانیان بدان گواهی می‌دهد، به برآیندی دست یافت که در سخنان رهبری بازتاب یافته است. برخی از پیامدهای اخلاص و شهادت سلیمانی از دیدگاه رهبری در نمودار زیر ترسیم می‌شود (ر.ک: آیت‌الله خامنه‌ای: ۱۳۹۸/۱۰/۲۷؛ ۱۴۰۰/۱۰/۱۱).



هرچند پرداختن به همه‌ی ابعاد شخصیتی سلیمانی در این نوشتار روا نیست؛ اما می‌توان به برخی از زوایای حیات طویه ایشان که ترجمان عملی آموزه‌های قرآنی درباره‌ی فرآیند شکل‌گیری انسان مکتب‌ساز است، به ترتیب زیر اشاره نمود:

الف) ایمان و احساس حضور ربوبی: سلیمانی با همه‌ی اشتیاق خاطرهای از شهید محبوبش نقل می‌کند به نام حسین پسر غلامحسین که نشان‌دهنده‌ی غبطه بر حالت حضور ربوبی است. «یک روز در حالی که اورکتش روی شانه‌هایش بود و جوراب به پا نداشت، آمد پیش من، نگاهی به او انداختم که مثلاً چرا با این وضع آمدی پیش من. از نگاهم خواند که چی می‌گویم. لبخند زیبایی بر لبانش نشست. حقیقت آن لبخند، عظمت داشت. گفت: من داشتم نماز می‌خواندم. با این حال وقتی گفتند شما با من کار دارید، خواستم اورکت و جوراب پوشم. به خودم گفتم: حسین! پسر غلامحسین! تو پیش خدا این جور رفتی، پیش فلانی می‌خواهی آن جور بری؟!» (اکبری مزدآبادی، ۱۴۰۰: ۵۱).

ب) اخلاص و عمل صالح: شهادت بسیاری از مردم نشان می‌دهد، سلیمانی در این ادعا که اگر کسی شاهد نباشد شهید نمی‌شود، صادق بوده است. به تعبیر مقام معظم رهبری «اخلاص او را از کجا می‌شود فهمید؟ از اینجایی که از آغاز دنبال دیده شدن نبود؛ یک ذره‌ای هم از دیده شدن فرار می‌کرد. او از دیده شدن فرار می‌کرد، حالا جوروی شده که همه‌ی دنیا دارند او را می‌بینند. کار را برای خدا می‌کرد، خودنمایی نداشت، لاف‌زنی نداشت؛ اولین پاداش دنیایی‌ای که خدای متعال به این اخلاص او داد، همین تشییع ده‌ها میلیونی بود. این تشییع، نخستین جزای اخلاص او در دنیا بود» (خامنه‌ای، ۱۴۰۰/۱۰/۱۱).



ج) سعه صدر و هدایت دیگران: اهل «بر» دارای سعه وجودی‌اند، زمانی که «سراج» می‌شوند، پرتو نور آنها همگان را دربرمی‌گیرد. سلیمانی می‌گفت: «من و آدم‌های خودم؛ من و رفقای خودم؛ من و مریدهای خودم؛ این بی‌حجاب است؛ این باحجاب است؛ این چپ است؛ آن راست است؛ این اصلاح طلب است؛ او اصول‌گراست؛ خوب، پس چه کسی را می‌خواهید حفظ کنید؟ همان دختر کم حجاب، دختر من است؛ دختر ما و شماست؛ نه دختر خاص من و شما؛ اما جامعه ماست. فقط رابطه حزب‌اللهی با حزب‌اللهی معنا ندارد. رابطه حزب‌اللهی با کسی که دینش ضعیف‌تر است، موضوعیت دارد. جامعه‌ی ما، خانواده‌ی ماست. اینها همه مردم ما هستند. اینها بچه‌های ما هستند» (شیرازی، ۱۴۰۰: ۸۷)

د) خدامحوری و تداوم: وی در ۲۶ اسفند ۱۳۹۵ در نامه‌ای به فاطمه، دختر شهید حاج مهدی مغفوری، نوشته است: دخترم، خلوت با خداوند سبحان، مهم‌ترین داروی آرام‌بخش توست؛ همان‌گونه که پدر بزرگوارت، با همین صفات ارزنده، خود را مقرب او نمود و همچون شمعی امروز مزار شهید را منور نموده و مردم، پروانه‌وار دور مزار او می‌چرخند و از قبر مطهر او حاجت می‌گیرند. دخترم، عزت ماندگار، همین است. دخترم، تجربه پدرت، موفق‌ترین تجربه‌ای است که عزت دو دنیا را به دنبال داشته است. (شیرازی، ۱۴۰۰: ۲۲)

ه) تقید شرعی و تقوا: سردار سلیمانی، در دوران جنگ با داعش در سوریه، نامه‌ای به یک سوری می‌نویسد و در آن نامه می‌آورد: من، برادر کوچک شما، قاسم سلیمانی هستم. حتماً مرا می‌شناسید. ما به اهل سنت در همه‌جا خدمات زیادی انجام داده‌ایم. من شیعه هستم و شما سنی هستید... از قرآن کریم و صحیح بخاری و دیگر کتب موجود در خانه شما متوجه شدم که شما انسان‌های باایمانی هستید. اولاً از شما عذر می‌خواهم و امیدوارم عذر مرا بپذیرید که خانه شما را بدون اجازه استفاده کردیم. ثانیاً هر خسارتی که به منزل شما وارد شده باشد، ما آماده پرداخت آن هستیم. فکر می‌کنیم ما و من مدیون شما هستیم؛ چراکه بدون اجازه شما در این خانه ماندیم. این، شماره‌ی من در ایران است. امیدوارم تماس بگیرید. من آماده‌ام برای انجام هر کاری که شما بخواهید (شیرازی، ۱۴۰۰: ۵۷).

و) ایمان و آرزوی شهادت: در سال ۱۳۶۰، در یک سخنرانی می‌گوید: «شهادت آرزویی است که همه دل‌ها برایش پر می‌زند. همه عاشقان برای رسیدن به معشوقشان، برای رسیدن هدفشان، آخرین وسیله‌ای که می‌دانند آن‌ها را به معشوق می‌رساند، شهادت است و آن را انتخاب می‌کنند و این افتخار نصیب هر کس نخواهد شد، مگر افرادی که خود را ساخته باشند و افتخار این را داشته باشند، به لقاءالله برسند.» (اکبری مزدآبادی، ۱۴۰۰: ۱۵)

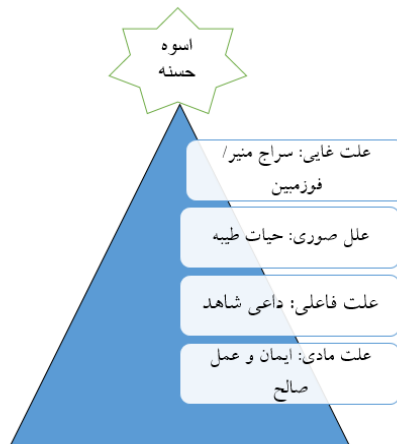
ز) دیگرخواهی و پرهیز از ریاست: شهید سلیمانی در ششم اردیبهشت ۱۳۹۶ در پاسخ به درخواست جوانی که او را برای کاندیداتوری ریاست جمهوری دعوت کرده بود، نگاشت: «الحمدلله در کشور ما آن‌قدر شخصیت‌های مهم و ارزشمند گمنام و بانامی وجود دارد که نیازی نیست سربازی، پُست



سربازی خود را رها کند. افتخارم این است که سرباز صفر بر سر پست دفاع از ملتی باشم که امام فرمود: جانم فدای آنها باد. رها کردن این پست را در شرایطی که گرگانی در کمین هستند، خیانت می‌دانم» (شیرازی، ۱۴۰۰: ۴۸).

۵. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

با بهره‌گیری از الگوی علل چهارگانه ارسطویی می‌توان به این برآیند رسید که از دیدگاه قرآن کریم، برخی از افراد از روی شایستگی و التزام به ایمان و عمل صالح جزء ابرار می‌شوند. ماده اولیه انسان مکتب‌ساز «بر» است. از میان ابرار شماری به اوج رسیده و به مقام اسوگی و مکتب‌سازی می‌رسند. انسان مکتب‌ساز کسی است که خود در مقام ایمان و عمل «الگو» و «اسوه» است. چنین انسانی به اذن الهی به بشارت و انذار دیگران می‌پردازد و سرانجام «چراغ هدایت» می‌شود. پس انگیزه‌ی صوری اسوه و مکتب‌ساز شدن حرکت از شاهد بودن به سوی شهید شدن است. هر شخصی که در اندازه‌ی خودش به رده‌ی «سراج منیر» نائل شود، در عالم ملکوت افزون بر ورود به رضوان الهی، به شهرت و محبوبیت نیز دست می‌یابد. آوازه و شهرت آسمانی در زمین پژواک یافته و آن فرد مایه‌ی هدایت و تألیف قلوب دیگران می‌شود. درجه‌ی وی اتساعی است و به مرور به مقام «اسوگی» و «اسطوره شدن» پیشرفت پیدا می‌کند؛ بنابراین، برای انسان مکتب‌ساز دو گونه‌ی غایت وجود دارد. علت غایی متوسط «شهرت» و «محبوبیت دنیوی» در راستای هدایت دیگر انسان‌هاست و غایت نهایی داخلی شدن در رضوان الهی است که در زمین نیز بازتاب پیدا می‌کند. علت فاعلی انسان مکتب‌ساز شایستگی فردی و تلاش وافر کنشگر در گذرگاه ابتلائات الهی است. شهید سلیمانی یک نمونه‌ی مثالی از فرآیند بالا شمرده می‌شود. فرآیند بالا رفتن به مقام اسوگی و مکتب‌ساز شدن از دیدگاه قرآن را می‌توان به شکل الگوی زیر ترسیم نمود.





منابع

قرآن کریم

۱. ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبه الله، (۱۴۰۴ ق). شرح نهج البلاغة لابن أبی الحدید، مصحح: ابراهیم، محمد ابوالفضل، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، اول.
۲. ابن اثیر، مبارک ابن محمد. (۱۳۶۷). النهایه فی غریب الحیث والاثر، قم، اسماعیلیان، چاپ اول.
۳. ابن بابویه، محمد بن علی، (۱۳۶۲ ش). النخصال، مصحح: غفاری، علی اکبر، قم، جامعه مدرسین، اول.
۴. ابن عطیه اندلسی عبدالحق بن غالب، (۱۴۲۲ق). المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، تحقیق: عبدالسلام عبدالشافی محمدریف بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول.
۵. ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۱۴ ق). لسان العرب، مصحح: میردامادی، جمال الدین، بیروت، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع - دار صادر، چاپ سوم.
۶. اکبری مزدآبادی، علی. (۱۴۰۰). جستاری در خاطرات حاج قاسم سلیمانی، تهران، یازهرا، چاپ سی و یکم.
۷. امام خمینی، روح الله. (۱۳۷۸). صحیفه امام، تهران، مرکز تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول.
۸. آلوسی سید محمود، (۱۴۱۵ق). روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، تحقیق: علی عبدالباری عطیه، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول.
۹. برقی، احمد بن محمد بن خالد، (۱۳۷۱ق). المحاسن، مصحح: محدث، جلال الدین، قم، دار الکتب الإسلامیه، دوم.
۱۰. بستانی، فواد افرام؛ مهیار، رضا، (۱۳۷۵). فرهنگ ابجدی، تهران، انتشارات اسلامی، چاپ دوم.
۱۱. بیضاوی، عبد الله بن عمر، (۱۴۱۸ق). أنوار التنزیل و أسرار التأویل، تحقیق: محمد عبدالرحمن المرعشلی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، اول.
۱۲. جزایری، ابو بکر جابر، (۱۴۱۶ق). ایسر التفاسیر لکلام العلی الکبیر، مدینه منوره، مکتبه العلوم و الحکم، اول.
۱۳. جعفر بن محمد رضی الله عنه، امام ششم رضی الله عنه، (۱۴۰۰ق). مصباح الشریعة، بیروت، چاپ اول. طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۳۷۴ ش). ترجمه، سید محمدباقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم.
۱۴. حسینی زبیدی، محمد مرتضی. (۱۴۱۴ ق). تاج العروس من جواهر القاموس، مصحح: علی، هلالی و سیری، علی، بیروت، دارالفکر، چاپ اول.
۱۵. خامنه‌ای، سید علی. (۱۳۹۸ ش). خطبه‌های نماز جمعه. مورخ (۱۳۹۸/۱۰/۲۷). <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=44695>
۱۶. خامنه‌ای، سید علی. (۱۴۰۰ ش). بیانات در دیدار خانواده و ستاد سالگرد شهید سپهبد حاج قاسم سلیمانی مورخ (۱۴۰۰/۱۰/۱۱). <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=49260>
۱۷. رضایی اصفهانی، محمدعلی، (۱۳۸۲). درس‌نامه روش‌ها و گرایش‌های تفسیری قرآن (منطق تفسیر قرآن)، قم، مرکز جهانی علوم اسلامی، چاپ اول.
۱۸. رضایی اصفهانی، محمدعلی، (۱۳۸۸). شیوه‌های تفسیر موضوعی قرآن کریم، پژوهشنامه قرآن و حدیث، شماره شش، بهار و تابستان، صص ۲۹-۴۸.

۱۹. ریتزر، جورج، (۱۳۸۳). نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، علمی، هشتم.
۲۰. زحیلی وهبة بن مصطفى، (۱۴۱۸ق). التفسیر المنیر فی العقیة و الشریعة و المنهج، بیروت، دار الفکر المعاصر، چاپ دوم
۲۱. شریف‌الرضی، محمدبن حسین، (۱۴۱۴ق). نهج البلاغة (للصیحي صالح)، مصحح: فیض الإسلام، قم، چاپ اول.
۲۲. شیرازی، علی، (۱۴۰۰ش). شاخص های مکتب شهید سلیمانی، قم، خط مقدم، چاپ صدونوزدهم.
۲۳. شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، (۱۴۰۹ق). وسائل الشیعة، قم، مؤسسة آل البيت ع، اول.
۲۴. صادقی تهرانی، (۱۳۶۵ش). محمد الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، قم، انتشارات فرهنگ اسلامی، چاپ دوم.
۲۵. صدر، محمداقرا، (۱۴۷۱ق). المدرسه القرآنیة، موسوعه شهید صدر، قم، مرکز الأبحاث و الدراسات التخصصیة.
۲۶. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۲ش). مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تحقیق: محمد جواد بلاغی، تهران، ناصر خسرو، چاپ سوم.
۲۷. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۹۰ق). إعلام الوری بأعلام الهدی (ط- التقدمة)، تهران، اسلامیه، سوم.
۲۸. طبری آملی، عماد الدین ابی جعفر محمد بن ابی القاسم، (۱۳۸۳ق). بشارة المصطفی لشیعة المرتضی (ط- التقدمة)، نجف، دوم.
۲۹. طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، (۱۴۱۲ق). جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالمعرفه، چاپ اول.
۳۰. طوسی، محمد بن الحسن، (۱۴۱۴ق). الأمالی (للطوسی)، قم، دار الثقافة، اول.
۳۱. طوسی، محمد بن حسن، (بی‌تا). التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق: احمد قصیرعاملی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول.
۳۲. علامه طباطبائی، سید محمد حسین. (۱۳۷۴ش). تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، قم، انتشارات جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم، پنجم.
۳۳. علامه مجلسی، محمد باقر بن محمدتقی، (۱۴۰۳ق). بحار الأنوار (ط- بیروت)، بیروت، دار احیاء التراث العربی، دوم.
۳۴. فخرو رازی، محمد بن عمر، (۱۴۲۰ق). التفسیر الکبیر: مفاتیح الغیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، سوم.
۳۵. قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا، (۱۳۶۸ش). تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، تهران، تحقیق: حسین درگاهی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، اول.
۳۶. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق. (۱۴۰۷ق). الکافی، مصحح: غفاری علی اکبر و آخوندی، محمد، تهران، دار الکتب الإسلامیة، چاپ چهارم.
۳۷. مصطفوی، حسن. (۱۳۶۸ش). التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول.
۳۸. مطهری، مرتضی. (۱۳۸۴). مجموعه آثار استاد شهید مطهری، تهران، صدرا، چاپ هفتم.
۳۹. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۸۶). پیام قرآن، دارالکتب الاسلامیه، چاپ نهم.
۴۰. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۴ش). تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الإسلامیة، اول.
۴۱. نصیری، علی، (۱۳۸۴). مبانی کلامی تفسیر موضوعی، فصلنامه اندیشه نوین دینی، شماره ۳، فصل زمستان، صص ۷۳-۱۰۵.